

# باری، تو به مرگ ناسزا بودی<sup>۱</sup>

## به یاد دکتر شهرام آزادیان

میر سالار رضوی

دکتر شهرام آزادیان (۱۹ آذر ۱۳۵۱ - ۲۲ تیر ۱۴۰۲)، استاد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، در تیرماه امسال رخت از جهان بریست. درگذشت او علاوه بر خانواده و دوستانش دو گروه را بسیار متأثر و متألم کرد: نخست شاگردان و همکارانش در دانشگاه تهران، جایی که حدود ۲۰ سال در آن به تدریس مشغول بود و دیگر کتابفروشی‌های خیابان انقلاب و بخصوص آن دسته از آنها که به «کهنه فروش» موسومند و مغازه‌شان پانوق ثابت او بود. معلومات وسیع، دوری از حواشی و آزادی آزادیان عاملی بود تا با وجود آنکه خارج از دانشگاه کمتر شناخته شده بود، در میان دانشجویان و دوستان دانشگاهییش شخصیتی محبوب باشد اگرچه تا پس از درگذشت او این محبوبیت کمتر شناخته شد.

زنده‌یاد آزادیان به سبب علاقه بسیار زیادی که به ادبیات فارسی داشت، پس از اخذ مدرک کارشناسی ادبیات فارسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۴، دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری را نیز در همان دانشگاه و در همان رشته ادامه داد. علاقه او به کتابشناسی او را بر آن داشت تا از پایان نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان کتابشناسی انتقادی متون تصحیح شده فارسی منظوم (تاجامی) در سال ۱۳۷۶ دفاع کند. او سپس در سال ۱۳۸۰، به راهنمایی دکتر مهدی محقق و مشاوره استاد ایرج افشار و دکتر جلیل تجلیل، رساله دکتری اش، تاریخ تحقیقات ادبی در ایران از ورود چاپ تا فوت مرحوم محمد قزوینی (با تکیه بر تصحیح متون و تاریخ ادبیات)، را به پایان رساند. انجام این رساله‌ها در کنار دلبستگی او به موضوع باعث شده بود تا دانش او در شناخت منابع چاپی و

۱. گر مرگ سزای مردمان آمد / باری، تو به مرگ ناسزا بودی (دیوان قطران تبریزی، به تصحیح محمود عابدی و مسعود جعفری با همکاری تهمینه عطائی و شهره معرفت، جلد اول، ص ۵۷۷).

تحول چاپ آثار فارسی بی نظیر باشد و به جزئیاتی توجه کند که مورد توجه دیگران واقع نمی‌شد. این علاقه همچنین سبب شده بود تا او سال‌های زیادی را صرف خرید کتاب‌های چاپی، سنگی و حتی خطی بکند. در نتیجه این تلاش‌ها مجموعه‌ای بسیار غنی گرد آورده بود که در آن نه تنها نایاب بودن آن کتاب‌ها که داشتن نسخه‌ای تمیز از آن چاپ نایاب هم برایش اولویت بود. این روحیه او، در یک بافت کلی‌تر، روحیه‌ای برای گردآوری آثار فرهنگی بود که شامل مجلات قدیمی، فیلم، صفحات گرامافون و نوارهای قزاق می‌شد.

آزادیان تدریس را از اواخر دهه هفتاد در دانشگاه آزاد رودهن آغاز کرد و پس از دفاع از رساله دکتری خود از اوایل دهه هشتاد به معلمی در دانشگاه تهران اشتغال یافت. خود او همیشه برای کاری که داشت می‌کرد از لفظ «معلمی» استفاده می‌کرد و من نیز گمان می‌برم که مهم‌ترین کار او در دانشگاه همین معلمی اش بوده. مقصودم آن است که او اگرچه بسیار خوب تحقیق را می‌شناخت و در دو کلاس روش تحقیق و مرجع‌شناسی<sup>۲</sup> زحمت بسیاری می‌کشید تا به دانشجویان کارشناسی یاد دهد که محقق چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد، هیچ وقت آن دغدغه‌ای را که برای تدریس داشت برای نوشتن نداشت، هر چند گفته بود که فهرستی از کارهایی دارد که علاقه‌مند به انجام آن‌هاست. این راهم باید اضافه کرد که این روحیه او چه بسا پس از ورود به دانشگاه شکل گرفته باشد چرا که نخستین اثری که او منتشر کرده، یعنی مقاله «قصائد چاپ نشده از سوزنی سمرقندی» در سال ۱۳۷۲ به چاپ رسیده و در مقاله ذکر شده که تحریر نخست آن در سال ۱۳۶۹، یعنی در حالی که هنوز نوجوان بوده، تکمیل شده است.<sup>۳</sup>

معلمی فنی بود که آزادیان در آن درجه یک بود، یا به مرور درجه یک شده بود. این را از آنجا می‌شد فهمید که همواره به طرح درسش فکر می‌کرد و تلاش داشت تا آن را اصلاح کند تا نسخه بهتری از آن را در ترم‌های بعد ارائه دهد. از همین رو جلسه آخر هر نیم‌سال پس از بیان کلیاتی از مطالب و مروری بر آنها و صحبت از آزمون پایانی، به ارزیابی کلاس و شنیدن پیشنهادهای و انتقادهای دانشجویان می‌پرداخت. این کار در فضای دانشکده ادبیات — که متکلم وحده بودن و دانای کل جلوه داشتن رونق داشت — بسیار مغتوم و نادر بود. به همین خاطر، مجال برای دانشجویان پدید می‌آمد تا پیشنهاد دهند که این کلاس چطور می‌تواند بهتر شود. او کلاس درس را دارای سنت می‌دانست و خود را بخشی از سنتی می‌دید که به استادان پیشین منتج بازمی‌گشت. به همین خاطر، دوست داشت تا دانشجویان برای بهتر کردن آن سنت نظر دهند و آنان نیز خود را ادامه آن سنت بدانند. این کار برای استاد و دانشجو، هر دو، سودمند بود زیرا اگر دانشجویی

۲. در ساختار رشته ادبیات نام این دو درس مرجع‌شناسی و روش تحقیق او ۲ است. به پیروی از آزادیان اولی را مرجع‌شناسی و دومی را روش تحقیق خواهم خواند.

۳. آزادیان، شهرام، «قصائد چاپ نشده از سوزنی سمرقندی»، در: نامواره دکتر محمود افشار، جلد هفتم، ۱۳۷۲: ۴۱۳.

می توانست بیان کند که با کاری که در کلاس شده مخالف است، استاد نیز فرصت داشت تا توضیح دهد چرا آن کار صورت گرفته و آیا هدفی که در پس آن کار بوده حاصل شده یا خیر. این فضای گفت و گو — که البته مختص جلسه پایانی نبود و در جلسات ترم حول موضوعات دیگر می چرخید — یکی از عواملی بود که شهرام آزادیان و کلاس هایش را از کلاس های دیگر متمایز می کرد.

در طول ترم نیز گفت و گویی میان استاد و دانشجویان شکل می گرفت که ضمن آن به ارزیابی منابعی می پرداختند که دانشجویان می بایست در هر جلسه بخوانند. در آن کلاس ها قرار نبود استاد موضوعی را تقریر کند و دانشجویان یادداشت بردارند. هدف کلاس این بود که دانشجویان فن خواندن و اندیشیدن درباره خوانده ها را بیاموزند. به همین سبب، در کلاسی مانند تاریخ ادبیات، که از دروسی بود که او اغلب تدریس می کرد، هر هفته مقداری از منابع اصلی، همچون تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا، برای مطالعه معین می شد و دانشجویان می بایست درباره آنچه خوانده بودند بحث کنند و از این رهگذر تبادل نظری شکل می گرفت. اگر کسی بخشی را نمی فهمید یا پرسشی داشت یا می خواست بخشی را نقد کند این امکان برای او فراهم بود تا صحبت کند. آزادیان دلیلی نمی دید آنچه را که پیشاپیش مکتوب شده بود بر دیگران املاکند تا بنویسند. هدف او آن بود که بیاموزاند چگونه باید خواند. از نظر او درست خواندن دو جنبه مهم داشت.

جنبه نخست آن بود که در ابتدا به جای پرداختن به جزئیات یک تحقیق، تصویری کلی از آن در ذهن شکل بگیرد و بشود درک کرد که فلان کتاب چه گزاره ای را بیان می کند و نسبتش با مباحث آن حوزه چیست. این شیوه راحتی درباره داستان ها هم رعایت می کرد و در کلاس ادبیات معاصر نثر نیز تأکید داشت که حتی برای بحث درباره یک داستان ابتدا باید طرح کلی آن را ترسیم کرد و فهمید کدام بخش ها خط سیر اصلیند و کدام بخش ها جزئیات و حواشی ای که در خدمت پیشبرد داستان قرار دارند. همین مطلب در مورد دیگر مباحثی همچون تاریخ ادبیات، تاریخ عقاید و فرق و احوال شعرا نیز صدق می کرد. پس از فهمیدن تصویر کلی که یک مقاله یا یک فصل از کتاب ارائه می کرد هدف این بود تا آن بخش نقد شود و دانشجویان بیاموزند که چگونه می توان منبعی را ارزیابی کرد. بدین ترتیب، در کنار یاد گرفتن فهم مطالب اصلی، مهارت تفکر نقادانه نیز به دانشجویان آموخته می شد تا او برای کار جدی آماده شود. این جدی بودن کار نیز بسیار برای او مهم بود.

در تجربه من، بیشتر دانشجویان رشته ادبیات — یا دست کم آنها که با علاقه به سراغ دانشگاه آمده بودند — در دو دسته جای می گرفتند: الف) کسانی که به درستی به سراغ رشته ادبیات فارسی آمده بودند. ب) کسانی که به درستی سراغ دانشگاه آمده بودند ولی رشته ادبیات فارسی آن چیزی نبود که آن ها انتظار داشتند. این دسته اخیر کسانی بودند که پس از ورود به دانشگاه و دیدن ساختار کلاس ها، موضوعات آن ها یا استادها اغلب سرخورده و منزوی می شدند و حسرت

می‌خوردند که چرا تصمیم اشتباهی گرفته‌اند و به جایی آمده‌اند که به آن تعلق ندارند. آزادیان استادی بود که هر دو دسته دانشجویان علاقه‌مند و جدی را جذب می‌کرد. این نکته که شاید برجسته‌ترین خصیصه او در معلمی هم بود از جامع‌الاطراف بودنش ناشی می‌شد. درحقیقت، او دلبسته موضوعات فراوانی بود و این دلبستگی باعث می‌شد تا بتواند با هر دانشجویی زاویه نگاه او صحبت کند و او را در مسیر علایقش راهنمایی کند. این جامع بودن را در سه دسته می‌توان برشمرد:

۱. نگاه کلی به موضوعات: آزادیان بسیار علاقه داشت تا مسائل را در بستری کلی و دارای سیر ببینند نه یک نمونه علی‌حده. به همین سبب، اگر فرضاً بحث تاریخ بود دوست داشت ایران را در یک تصویر کلی و به عنوان بخشی از جهان در نظر آورد نه به عنوان یک قلمرو جداگانه که بواسطه آنکه اهل آنجا هستیم به آن می‌پردازیم. همچنین، به تاریخ تحول و سیر موضوعات نیز بسیار علاقه داشت و دغدغه این را داشت که بفهمد مثلاً یک ژانر ادبی از کجا آغاز شده و به کجا رسیده است و در این مسیر چه تحولاتی داشته است.

۲. برجسته کردن تاریخ و جغرافیا در فهم مسائل ادبی: فهم کلی‌ای که آزادیان به آن علاقه داشت باعث می‌شد تا او تأکید زیادی روی جنبه‌های تاریخی متون گذشته و فهمشان در بستر تاریخ داشته باشد. او ادبیات را نه صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از متون مکتوب، که به عنوان یکی از جنبه‌های گذشته در بافتی تاریخی تحلیل می‌کرد و می‌کوشید تا در کنار اهمیت دادن به جزئیات زبانی و ادبی متون، به فهم یک موضوع در زمینه‌های تاریخی آن توجه دهد. طبیعی بود که این جنبه باعث شود او به تدریس درس سه‌گانه تاریخ ادبیات علاقه‌مند باشد. این ویژگی همچنین باعث می‌شد تا مثلاً در درس فرخی و کسایی از دانشجویان بخواهد که کتاب فرخی سیستانی: بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او از غلامحسین یوسفی را بخوانند. به علاوه، یکی از دلبستگی‌های او بستر تاریخی‌ای بود که تحقیقات ادبی در آن پدید آمده بود و به همین سبب رساله دکتری خود را نیز با عنوان تاریخ تحقیقات ادبی در ایران نوشته بود.

۳. نگاه به ذات تحقیق فارغ از موضوع: بواسطه آنکه آزادیان خواننده قهاری بود و در حوزه‌های فراوانی مطالعه داشت، آن دسته از دانشجویان که به موضوعاتی دلبستگی داشتند که جای چندان در ساختار آموزشی رشته ادبیات فارسی نداشت می‌توانستند از راهنمایی‌هایش استفاده کنند. به عبارت بهتر، تحقیق را ارزش‌گذاری نمی‌کرد تا فرضاً کاربر روی ادبیات کلاسیک را مهم بداند و ادبیات معاصر را بی‌اهمیت جلوه دهد. آزادیان ادبیات داستانی را به واقع جدی می‌گرفت، با آثار نویسندگان ایرانی و فرنگی به خوبی آشنا بود، اهمیت نقد ادبی را می‌دانست، ادبیات غرب را از یونان باستان گرفته تا دوره‌های جدید تری می‌گرفت و این‌ها باعث می‌شد تا استادی باشد که هم پایان‌نامه‌ای با موضوع تصحیح متون را راهنمایی کند، هم پایان‌نامه‌ای را درباره نقد

فمینیستی آثار گلشیری. این ویژگی چیزی بود که آزادیان در آن یگانه بود و او را از دیگران متمایز می‌ساخت. از اینجاست که بسیاری از دانشجویانی که بعدها در رشته‌های دیگر تحصیل کردند، این روزها از آموخته‌هایشان از او یاد می‌کنند.

مجموع این ویژگی‌ها بخصوص برای دودرس او بینهایت مفید بود: مرجع‌شناسی و روش تحقیق، دو درسی که او بسیار به آنها علاقه داشت و حوزه تخصصی او نیز به شمار می‌رفت. در اینجا درباره جزئیات این درس‌ها مانند تکلیف معروف او که تهیه فهرست منتخبی از کتابهای تالار پژوهش دانشکده ادبیات بود چیزی نخواهم نوشت. آنچه می‌خواهم بدان توجه دهم نقل دو نکته از او است درباره اهمیت کتاب‌شناسی، شناخت درست منابع و استفاده درست از آن‌ها. این دو نکته که در خاطر من مانده یکی از درس ادبیات معاصر نثر اوست و دیگری نمی‌دانم از کدام کلاس اما هر دو نمونه‌های خوبی هستند برای شناخت روحیه او و اهمیت زیادی که به شناخت منابع می‌داد.

آزادیان به صادق هدایت علاقه فراوان داشت و این چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد بخصوص که دو سه مقاله درباره هدایت نوشته و منتشر کرده بود. علاقه جنون آمیزی به جمع‌آوری چاپ اول آثار هدایت داشت و در خاطر من هست که همواره می‌خواست چاپ اول بوف کور را، مقصودم آن چاپ دست‌نویس بمبئی است، بیابد. در این علاقه اصالت آن چاپ و رسیدن به صورتی که از هر نظر همان بوده که برای اولین بار توزیع شده برایش اهمیت داشت. به عبارت دیگر، کتاب را نه تنها در محتوا که در ظاهر آن نیز می‌دید و دوست داشت از کتاب‌های محبوبش نسخه چاپ اول تمیزی داشته باشد. آزادیان توجه کرده بود که در چاپ اول داستان «زنده بگور»، دو خط پایانی جزو سخنان راوی نیست و توضیحی است که پس روایت اصلی آمده است. در حقیقت، آنچه راوی بازگفته بدون آن دو سطر پایان یافته است، یعنی بدون این عبارت: «این یادداشتها با یک دسته ورق در کشو میز او بود. ولیکن خود او در تخت‌خواب افتاده نفس کشیدن از یادش رفته بود». این دو سطر در چاپ‌های بعدی به روایت اصلی الحاق شده است. آزادیان آن پایان را بیشتر می‌پسندید و به نظرش الحاق آن دو سطر به داستان، از لطف آن کاسته بود. تصویری از صفحه پایانی داستان از چاپ اول کتاب (تهران، ۱۳۰۹، چاپخانه فردوسی):

مطلب دوم درباره یکی دیگر از کسانی است که آزادیان به او علاقه فراوان داشت: احمد کسروی. در کتابی که بهاء الدین خرمشاهی درباره حافظ نوشته، بخشی از فصل دهم درباره پیشینه حافظ پژوهی است. یکی از کتابهایی که در این قسمت بررسی شده حافظ چه می‌گوید مرحوم کسروی است که در آن کسروی به حافظ تاخته است. پس از بحث درباره این کتاب، خرمشاهی مطلبی را از دکتر ریاحی نقل می‌کند و بعد تکمله‌ای بر آن می‌آورد:

دکتر محمد امین ریاحی که از حافظ پژوهان برجسته معاصر و صاحب کتاب گلگشت، در شعرو

اندیشه‌ی حافظ است می‌نویسد: «احمد کسروی با اینکه محقق هوشمندی بود و تحقیقاتش در زمینه‌های تاریخی کم‌نظیر است، چون زبان خاص حافظ را نمی‌فهمیده، و رموز و اشارات سخن او را در نمی‌یافته، یا خود را به آن راه نمی‌زده؛ و نیز به دلیل اینکه بر خلاف روش صحیح تحقیق که خود در تاریخ‌نویسی و حرفه‌ی قضاوت داشته، اول حکم خود را درباره‌ی حافظ صادر کرده بود، و بعد در شعر او به دنبال دلیلی می‌گشت، داوریه‌های کودکانه کرده و حرفهای خنده‌آوری نوشته است.» (گلگشت، ص ۹۰). گویا کسروی هم متوجه بی‌منابایی و تندروی حرفهای خود شده است، زیرا رساله‌ی کوچکی به نام حُسن کتاب حافظ<sup>۴</sup> دارد، که در ۱۶ صفحه و بدون تاریخ و بدون نام ناشر، احتمالاً در همان سالها که حافظ چه می‌گوید به چاپ رسیده، انتشار داده است. (خرمشاهی، بهاء الدین، حافظ، طرح نو، ۱۳۷۳: ۳۱۱-۳۱۲)

نکته‌ای که از آزادیان در خاطر دارم — که هم دقت او را نشان می‌دهد و هم دلیل تأکید او بر استفاده از منابع درست را — آن است که استناد خرمشاهی به اصل کتاب کسروی نبوده است، بلکه این عنوان را در ذیل آثار کسروی در فهرست مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی (ج ۱، ص ۴۴۲) دیده است. در آنجا عنوان کتاب کسروی «حُسن کتاب حافظ» آمده است که صورت خلاصه‌ای است از عنوان اصلی کتاب: حُسن کتاب حافظش رامی‌سوزاند. در واقع خرمشاهی با استناد به کتاب خان بابا مشارگمان برده است که کسروی کتابی به نام «حُسن کتاب حافظ» داشته است.<sup>۵</sup> تلاش آزادیان در جستجو برای بدست آوردن چاپ‌های مختلف و استفاده‌ی درست از منابع، ولو آنکه به زحمت بدست آیند، عاملی شده بود تا در چنین مواردی اشتباهات دیگران را بیابد و بر اهمیت شناخت منابع، بخصوص در کلاس مرجع‌شناسی، تأکید کند. توضیح زیر عکس پایین: تصویر جلد کتاب کسروی]

پس از شناخت منابع تحقیقی، تأکید آزادیان بر تلقی درست از تحقیق و فهم مسیر رسیدن به آن بود. تلقی او از تحقیق این بود که تحقیق درست گزاره‌محور است و هر تحقیق راستین بر حول گزاره‌ای شکل می‌گیرد که مدعای آن تحقیق است و باور داشت که باید در نهایت بتوان درباره‌ی صدق یا کذب آن گزاره بحث کرد. به همین سبب، زمان زیادی از کلاس روش تحقیق او صرف می‌شد تا دانشجویان موضوعی گزاره‌محور و نه توصیفی انتخاب کنند. به عنوان مثال، نمی‌پذیرفت کسی موضوع تحقیقش را توصیف ۱۰ نسخه‌ی قدیم دیوان حافظ انتخاب کند چون آن را مبتنی بر گزاره‌ای نمی‌دید. آنچه به نظرش درست می‌آمد آن بود که کسی پس از توصیف این نسخ بگوید کدام یک اصح است و استدلال کند تا بتوان درباره‌ی آن دلایل بحث کرد. پس از انتخاب موضوع، مسیری را که

۴. خرمشاهی واژه‌ی نخست عنوان این رساله را به همین صورت، یعنی حُسن با ضمه روی حاء، ذکر کرده است.  
۵. عنوان کتاب کسروی همچنین در فهرست کتابهای چاپی فارسی (چاپ ۱۳۵۱، جلد دوم، ص ۱۷۵۱) به صورت «حُسن کتاب حافظ» ضبط شده است.



برای انجام درست آن تحقیق باید پیش گرفته می‌شد نشان می‌داد و وسواس داشت تا حتماً کار به بهترین شکل صورت پذیرد ولو آنکه مسیر طولانی و پرپیچ و خم باشد. همین روحیه بود که باعث می‌شد خودش کمتر دست به قلم ببرد و بیشتر دیگران را در آنچه بدان علاقه داشتند هدایت کند. البته این به این معنا نیست که اگر او این قدر زود از میان ما نمی‌رفت آثاری پدید نمی‌آورد. به چاپ رسالهٔ دکتری خود به همان صورت اولیه راضی نبود ولی در پی تکمیلش بود تا بلکه روزی که با معیارهای سختگیرانه‌اش سازگار شد آن را چاپ کند. آثار دیگری را نیز دوست داشت تا به چاپ برساند اما در مجموع روحیهٔ او بیشتر شبیه محققینی بود که دانستن را بر نوشتن ترجیح می‌دهند و او در میان این دسته از حسین لسان و امیرحسین یزدگردی نام می‌برد.

مطلب را با ذکر نگاه اخلاقی او به تحقیق به پایان خواهم برد. آزادیان نقد آثار ضعیف را — و این ضعیف را باید با معیارهای او در نظر آورد — نمی‌پسندید و باور داشت مادامی که کتابی جدی نباشد دلیلی برای نقد آن وجود ندارد. با وجود این، وقتی کتابی را جدی هم می‌دانست باز ملاحظات اخلاقی برای نقد آن داشت. در اوایل دههٔ نود که گزیده‌ای از تاریخ بیهقی چاپ شده بود، به همراه یکی از دوستان دربارهٔ نقاط ضعف و قوت کتاب با او صحبت می‌کردیم و از او که در مجموع مقدمهٔ کتاب را نپسندیده بود پرسیدیم که چرا نقدی بر آن کتاب نمی‌نویسد. پاسخ آن بود که اخلاقی نیست که او کتابی را نقد کند که مؤلفش از دانشگاه رانده شده است. این کار کسانی را که او را راندند شاد خواهد کرد و این شرط مرّوت نیست. این نکته برای من — که در آن سال‌ها، لابد مانند بسیاری دانشجویان، شوری داشتم برای دعوای ادب — بی‌اندازه آموزنده بود. مجموع این محاسن اخلاقی و علمی است که آزادیان را برای دانشجویان ادبیات بی‌نهایت عزیز و دوست داشتنی کرده است. آزادیان اگر یک ویژگی داشت آزادگیش بود و یادش گرامی که چندین نسل این سعادت را داشتند که علاوه بر دانش، از او درس آزادگی بیاموزند.

پرتال جامع علوم انسانی

